

ضرورت بازخوانی فقه و اصول یا توجه به تحولات معاصر

دکتر ابوالقاسم گرگی

شده است، منشأ آن، یک سری مسائلی است که از طرف علمای بزرگ اسلام، البته با حسن نیت و باهدف پی بردن به احکام الله واقعی به حقوق اسلام اضافه شده است که در عین حال بسیاری از این اضافات احتیاطی تولید اشکال کرده است و هر چه از آنها کم شود به نفع اسلام است، یعنی اسلام در دنیا خیلی بهتر قابل اجرا می شود. مثلاً وارد کردن احتیاط‌های بسیار مفرطانه را در حالیکه خود علما گفته اند احتیاط است ولی عوام به احتیاطی بودن آن مسائل راضی نیستند و حتی به آنها اهمیت بیشتری می دهند. به عنوان مثال قبح ریش تراشیدن بیشتر از دروغ گفتن در میان عوام جای گرفته است.

در حال حاضر بعضی مسائل فوق العاده دست و پاگیر شده است و حتی درباره آنها طوری تصمیم گیری می شود که بیشتر تولید اشکال می کند. مثلاً راجع به حجاب زنان جای هیچ شکی نیست که از زنان، پاکي، عفت، نجابت و امثالهم خواسته شده است و فی الجمله زنان باید حجاب داشته باشند ولی از طرف دیگر هم تردیدی نیست که خواستن حجاب از زنان به قول علما علم اصول اطلاق ندارد به نحوی که مواردی را که مشکوک بودیم که یک زن باید بپوشاند یا نه قائل به پوشاندن آن عضو شویم. بلکه باید در

اشاره:

نیازهای اجتماعی هر روز، در قالب‌های نوینی رخ می نمایند و دانش حقوق، به عنوان تنظیم کننده مناسبات اجتماعی و قانونمندیهای جمعی، نیازمند بازنگری همسو با تحولات اجتماعی است. در این میان فقه شیعه، علاوه بر آن که به سیستم زندگی جمعی پرداخته است، به نیازهای فردی و معنوی افراد نیز توجه داشته است که از امتیازات حقوق اسلام به شمار می رود. اما آنچه نباید از نظر دور داشت، تحولات زندگی و نیازهایی است که در روزگار ما در قالب‌های گونه گون رخ می نمایند. آنچه پیش روی شما است، پرسش و پاسخ‌هایی است که چندی پیش، استاد دکتر ابوالقاسم گرگی در جمع گروهی از پژوهشگران دفتر تبلیغات اسلامی خراسان و جمعی از فضلای حوزه و دانشگاه، بیان داشته اند. استاد در این جلسات، از ضرورت بازخوانی فقه و اصول با توجه به تحولات معاصر و امتیازات نظام آموزشی و پژوهشی حوزه و دانشگاه سخن گفته اند. با هم می خوانیم:

نگاه حوزه

پوششگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در مقام بیان اختلاف حقوق اسلام با حقوق غیراسلام - البته منظورم حقوق ضد اسلام نیست بلکه حقوق عرفی دنیا - که حقوق اسلام دارای ویژگی‌هایی است که در حقوق عرفی دنیا از آنها بحثی به میان نیامده است. مثل عبادات و بسیاری از احکام تکلیفی مجرد شاید بتوان ادعا کرد که همه احکام تکلیفیه ملازم با احکام وضعیه هستند ولی بعضی از آنها کمتر ملازم احکام وضعیه هستند که بنده به

آنها احکام خالص می گویم که نظیر این احکام در حقوق عرفی دنیا نیست. لذا اینکه حقوق اسلام دارای احکام حرام، واجب، مستحب، مکروه و مباح است یکی از امتیازاتی است که در غیر حقوق اسلام نیست.

از طرف دیگر حقوق اسلام بسیار قابل انعطاف است و مقدار زیادی از چیزهایی که موجب تکلف، زحمت، اشکال و اعتراض نسبت به حقوق اسلام

این موارد که دلیل اطلاق ندارد اقتضای بر قدر متیقن کرد و قدر متیقن، از جاهایی که زن باید بیوشاند هیچ مخدوری ندارد و اصلا قابل بحث نیست ولی پافراتر گذاشتن از قدر متیقن مسلما تولید اشکال خواهد کرد.

طبق تقسیم محقق حلی فقه دارای چهار قسم می باشد:

۱. عبادات

۲. ایقاعات

۳. عقود

۴. احکام و مقررات دیگر

از این چهار قسم، تعبد در یک قسم یا مقداری از دو قسم آن بسیار زیاد است، اما عقود و ایقاعات تماما مسائل عرفی هستند یا عرف خاص یا عرف عام که حکومت نیز از این قبیل می باشد که شارع در این مسائل بسیار کم اظهار نظر فرموده است و عرف را پذیرفته است. البته نه عرف جاهلیت یا عرف زمان خاصی را، بلکه عرف مردم را تا قیامت. در این نوع مسائل اگر احیانا مسأله ای بر خلاف نص یا ظاهر قرآن یا خلاف روایتی معتبر باشد، باید آن را کنار گذاشت ولی بقیه را شارع تأیید کرده است و نیاز به دلیل امضا ندارد زیرا علما در اعتبار مسائل عام البلوی عدم ردع شارع را کافی دانسته اند. به هر حال مقداری را که دین اسلام یا ادیان در این گونه مسائل عرفی دخالت کرده اند و چیز تازه ای آورده اند بسیار کم است و بقیه را به عرف حواله داده اند.

امروزه بسیاری از مسائل، اختلافی است و در پاره ای از آنها چندین قول است که هر فقیهی در آن مسائل قائل به حکمی مخالف حکم فقیه دیگر شده است. در این گونه مسائل، فقیه یا مقلدش نمی تواند بگوید نظر دیگران اشتباه است و آنها به خطا رفته اند. زیرا هر چه را که

فقیه بگوید نباید گفت اسلام گفته است، بلکه استنباطات اوست از اسلام. البته علمای اسلام جز قصد خیر، هیچ نظر دیگری ندارند ولی در عصر حاضر که دنیا چه از لحاظ ارتباطات و چه از لحاظ دیگر درگیر هستند، اگر بخواهیم تمام احتیاطات را جاری کنیم و به آنها عمل کنیم، مشکلات و تکلفات فراوانی سد راه ما می شود، لذا برای اینکه اسلام جهان گیر شود باید روی احتیاطات خط کشیده شود و به اصول عملیه عمل شود.

متأسفانه یکی دیگر از چیزهایی که فوق العاده دست و پا گیر و غلط است، تعبدهای مفرطانه است و اینکه بگوئیم تعبدا این کار را باید انجام داد بنا اینکه ممکن است بر خلاف حکم مسلم و ادله محکمی باشد، مثلا تعبدا اگر کسی شخصی را بکشد باید صد شتر به عنوان دیه بدهد، خیر این طور نیست، زیرا در زمان پیامبر واحد ارزش شتر بوده است، ولی امروزه در ایران ریال، در بعضی کشورهای دلار و در بعضی کشورهای دیگر واحد ارزش چیز دیگری است. لذا ما باید ببینیم دلیل اینکه پیامبر اکرم فرموده اگر کسی عمدی یا غیر عمدی دیگری را بکشد باید صد شتر دیه بدهد، چه بوده تا همان دلیل را در ریال و دلار

و غیره جاری کنیم و پای بند تعبد محض نباشیم. **رساله علم علوم اسلامی**
س: به نظر شما حقوق اسلام به کدامیک از تقسیماتی که برای حقوق مطرح است مثل حقوق فطری و طبیعی و غیره نزدیک می باشد؟

ج: اینها اصلا به هم ربط ندارند زیرا حقوق اسلام، حقوق جعلی و قراردادی است که طبق شرایط و زمان و مکان قابل تغییر است به خلاف حقوق فطری و امثال آن، که وضعی هستند.

س: شما فرمودید احتیاطات دست و پاگیر هستند و بوجود آورنده مشکل، این صحیح ولی در قسمت معاملات که جنبه حقوقی آن مسلم است فرمودید که عرف کشورهای اسلامی با عرف کشورهای دیگر تقریبا یکی است در حالیکه ما می بینیم فقهای ما برای همین معاملات یک نوع شروطی معین کرده اند. مثلا اینکه عقد باید با لفظ باشد و احتیاج به صیغه دارد که عرف کشورهای غیر اسلامی این شروط را ندارند یا اینکه این فرمایش فقها احتیاط نیست؟

ج: عقد یعنی بستن، عقد یعنی ایجاد رابطه مستحکم حتی اوفوا بالعقود، به نظر بنده خصوص عقود متعارف مثل اجاره نیست، بلکه تمام روابط را شامل می شود، چه روابطی را که در معامله هست یا عقدی که ضمن آن پیمان با خدا یا غیر می بندیم و شما از کجای اوفوا بالعقود می فهمید که عقد احتیاج به صیغه و لفظ دارد. متأسفانه بیشتر علمای ما از علمای پیشین تقلید می کنند و هر چه را که آنها گفته اند تبعیت می کنند. مثلا آنها گفته اند عقد باید با لفظ وصیغه باشد، اینها هم قائل به همین مطلب شده اند در حالی که این طور نیست و باید تجدید نظر شود.

س: با توجه به سیر رو به تزیاید تحول موضوعات در حوزه نیازهای فردی و اجتماعی بشر، هم خوانی فقه و اصول با تحولات معاصر چه معنایی می یابد؟

ج: امروزه در باب فقه، مسائل جدیدی پیدا شده است که سابق، این قدر نبود و اساسا بعد از زمان پیامبر اکرم (ص) به تدریج مسائل جدید بوجود آمد و این قدر زیاد شد که مثلا کتاب جواهر در ۴۰ جلد درباره فقه نوشته شده است و سایر کتبی که در این رابطه است. البته به نظر بنده زیاد نیست و مسائل فقهی ما کم

است. زیرا در بسیاری از مسائل متأسفانه علمای شیعه هیچ نظری مطرح نکرده‌اند یا اگر مطرح کرده‌اند بسیار کم است. به اعتقاد بنده فقه دارای چند قسمت است. تقسیم فقه به:

۱. احکام شخصی

۲. احکام خصوصی

۳. احکام عمومی

احکام شخصی فقط متوجه یک شخص است و گویا علما تصور چنین تقسیمی را در باب فقه نمی‌کرده‌اند و چنین تقسیمی ندارند و شاید هم تصورشان این بوده که احکام متوجه همه است، در حالی که ما احکام زیادی داریم که فقط متوجه یک شخص است. مثل قول خداوند تعالی که فقط به پیامبری فرماید: «انذر عشیرتک الاقربین»^۱ و نظیر این آیه، سایر آیات و روایاتی است که مکلف آنها یک نفر است. مثل احکامی که متعلق به وظایف رسالت است و یا مثل مأموریهایی است که پیامبر اکرم به شخص یا اشخاص معینی محول می‌فرمود و کسی دیگر نمی‌توانست قائم مقام آنها باشد.

یک دسته احکام، احکام خصوصی

است که مربوط به جامعه نیست؛ بلکه احکامی است که همه مکلف بیه آن هستند ولی هر کس به عنوان آن شخص مکلف است مثل: نماز خواندن، روزه گرفتن و غیره که در حقیقت تمام مسائلی که در کتب فقهی است، از این قبیل است.

یک دسته احکام هستند که خیلی

هم زیاد هستند ولی متأسفانه علمای شیعه اصلاً از آنها حرفی نکرده‌اند مگر در مواردی که منصوص است که آنها را احکام عمومی نام می‌نهم. آنها احکامی است که موضوعش جامعه‌ها است و هر

فردی از باب اینکه جزئی از جامعه است مکلف به آن است مثل: سربازی رفتن، مالیات دادن و مسائل مربوط به پست تلگراف و غیره و همچنین بعضی احکامی که برای بقای اسلام است مثل فنون و رموز جنگ را آموختن یا حتی خود جنگ رفتن که موضوع اینها افراد بما انهم افراد نیستند، بلکه جامعه باید اینها را انجام دهد که البته دولت، از طرف مردم که انتخاب شده آنهاست، عهده‌دار این امور می‌باشد. به هر حال، اینها هم یکی از انواع فقه و احکام هستند که فقهای شیعه خیلی کم یا باید گفت اصلاً متصدی آن نشده‌اند و شارع مقدس هم چون این قسم احکام، عمل حکومتها و عمل عرف خاص است، صحبت چندانی درباره آنها نفرموده و آنها را به عرف خاص حاله فرموده است که در این نوع احکام، مردم با دادن مالیات و غیره، زمینه را فراهم می‌سازند و دولت از جانب آنها عهده‌دار این مسائل می‌باشد.

نتیجه اینکه: علمای شیعه بیه علت اینکه در طول تاریخ نمی‌خواستند متصدی مقامات باشند، رسیدند به جایی که کلاً فراموش کردند که این احکام هم از وظایف آنهاست. لذا راجع به استنباط این نوع احکام کوتاه آمده‌اند و شارع مقدس هم کلیات را برای آنها ذکر فرموده است که علما ما باید تحقیق و تحفص کنند و بر مبنای منابع و ادله، احکام این مسائل را استنباط کنند.

س: آیا در مورد احکام عمومی

می‌شود گفت که شرع یک نظر خاصی به این احکام دارد که به تبع آن ما فقها را مسؤول چنین کاری بدانیم یا اینکه احکام عقلایی محض است که اگر حقوقدانان هم به آن پردازند کفایت می‌کند؟ و آیا پرداختن به این مسائل باید از این زاویه

باشد که فقها بما هم فقها به آن پردازند یا فقها بما هم عقلاء؟

ج: اولاً جواب قسمت اول این است که اگر حقوقدانان هم به آن پردازند کفایت می‌کند و اما جواب قسمت دوم این است که فقها بما هم فقها به این مسائل می‌پردازند ولی چون راه استنباط عقل و عقلا است لذا فقهای عاقل به این مسائل می‌توانند پردازند (البته اینکه گفتم فقهای عاقل متوجه باشید که وصف مفهوم ندارد تا دچار اشکال شویم).

س: در اینکه حقوق‌های برگرفته شده از فرانسه و انگلیس و غیره ریشه در فلسفه‌های کاملاً غیردینی دارند، نظر شما چیست؟

ج: این مسأله به شرط لا نیست، یعنی آنها با دین لاج نیستند. بلکه یک چیز عقلایی که بتوانند حکومتشان را به نحو مطلوب اداره کنند برایشان کافیت و ضرورتی ندارد ما آنها را ملحد بدانیم. آنها دین اسلام را قبول ندارند ولی عناد و دشمنی هم با آن ندارند و به احتمال زیاد قسمت زیادی از حقوق آنها از فقه گرفته شده است. اگر چه آنها قائل به این مطلب نیستند ولی این طور هست، زیرا آنها خلط و آمیزشان با سنی‌ها خیلی زیاد است و ممکن است حقوقشان برگرفته از کتاب اهل سنت باشد.

س: صحبت در بازنگری مسائل

فقهی بوده، بنده فکر می‌کنم یک سری از ابواب فقهی به علت اینکه بسیار مبتلی به بوده احتیاج به بازنگری ندارد. نظر حضرت تعالی چیست؟

ج: به نظر من از اول (ب) بسم الله تا (ت) تمت جواهر باید دوباره نگاه شود و اگر با توجه به همه ادله، دقیق بررسی شود می‌بینیم کاملاً اختلاف کلی دارند و تماماً باید بازنگری دقیق شوند. لذا باید

بوسیله ادله فقهی روی مسائل فقهی دقت شود و یک سری اضافات مثل احتیاطها و تعبدیهای مفرطانه حذف شوند. البته باید بازنگری عالمانه و منصفانه و دقیق باشد.

واشکافی لسان آموزش و پژوهش در حوزه و دانشگاه

شاید بتوانیم به این مطلب قائل شویم که همیشه بین دو چیزی که با هم مقایسه می‌شوند جامع و مایز وجود دارد. لکن جامع گاهی کم است و گاهی زیاد. درسهای حوزوی و دانشگاهی هم از همین قبیل هستند که بین آنها هم جامع وجود دارد و هم مایز. جامع آنها این است که همه در طریق تحصیل دانش هستند و درس خوانهای آنها چه در حوزه و چه در دانشگاه با کمال علاقه درس می‌خوانند و به مدارج عالی می‌رسند. ولی ما به امتیاز آنها هم کم نیست که بنده آنچه را که به عنوان مایز به ذهنم می‌رسد بیان می‌کنم. یکی از امتیازات حوزه که قبلاً بیشتر بود و الآن کمتر است این است که طلاب به طمع رسیدن به مال و جاه و مقام درس نمی‌خوانند. خصوصاً در زمانهای گذشته که دروس حوزوی هیچ ثمره دنیوی نداشت، برخلاف دروس غیرحوزوی که طریقی بود برای رسیدن به مقامات بالا. البته علم طریقی است و نمی‌شود گفت موضوعیت دارد. بلکه طریقی است برای چیزهای مختلفی. ولی در عین حال حوزویان به قدری علاقه‌مند به تحصیل بودند که از صمیم قلب کوشش می‌کردند برای اینکه مطالب را بفهمند. بنده وقتی درس می‌خواندم خدا می‌داند که در اواخر تحصیل در نجف، خواب، یادم رفته بود و تا صبح بیدار بودم که یامطالعه می‌کردم و یا درسهایی را که خوانده بودم روی کاغذ می‌آوردم و تمام

وقتم را صرف تحصیل می‌کردم. در عالم روحانیت با اینکه علم واقعا طریق است ولی آنها فرض موضوعیت برایش کرده بودند که مطلب را باید بفهمیم، چه به درد بخورد یا نه که به نظر بنده این طرز تفکر بسیار مؤثر است برای کسانی که اهل استعداد هستند.

یکی دیگر از امتیازات حوزه مسأله پیش مطالعه دروس است که بسیار مهم است و یقیناً امروزه خیلی کم است ولی در گذشته این روش مرسوم بود و ما همیشه قصدمان این بود که قبلاً درس را بخوانیم و بفهمیم که بعد مجهولات را از استاد سؤال کنیم که این مسأله در تحصیلات جدید نیست. چون محصل جدید فقط مراقب این است که استاد چه می‌گوید و او همانها را مطالعه کند.

امتیاز خیلی مهم دیگر حوزه، مباحثه است که در تحصیلات جدید وجود ندارد. امتیاز دیگر حوزه در آزادی انتخاب استاد است که این آزادی انتخاب در دانشگاه نیست و آنها مجبورند درس را از استادی که تعیین شده فرا بگیرند. بنده اول که رفتم نجف پای درس آقا شیخ محمد علی کاظمینی می‌نشستم که بسیار عالی و مرتب و غراء درس می‌گفت. بعد از فوت ایشان بنده برای درس تمام استادان دیگر که فوق العاده برجسته بودند رفتم و بالاخره متوجه شدم که بیشتر می‌توانم از درس مرحوم آقای خوئی استفاده کنم. لذا اینکه انسان بتواند استادش را خودش انتخاب کند امتیاز بسیار مهمی است.

امتیاز پنجمی که در نجف بود ولی متأسفانه در قم نیست این بود که نجفی‌ها خیال می‌کردند هیچ چیز در کسره زمین نیست، جز بلد بودن فقه و اصول. به همین خاطر آنها هیچ هم و غمی جز

درس خواندن نداشتند و به هیچ چیز دیگری توجه نمی‌کردند. مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی یکی از مراجعی بود که به تمام طلاب چه مجرد و چه متأهل شهریه می‌دادند. البته برای بعضی امتیازاتی قائل بودند و به آنها بیشتر شهریه می‌دادند که بنده نیز جزء این گروه بودم. بعد از فوت ایشان آقایان بنا گذاشتند بر اینکه حاج آقا حسین قمی به عنوان مرجع معرفی شود. ایشان در شهریه دادن بسیار محتاط بودند و سخت می‌گرفتند و شهریه خیلی کمی به طلبه‌ها می‌دادند. بعد از فوت سید ابوالحسن اصفهانی که شهریه بنده کم شد، رسیدم به جایی که حتی نان خالی برای خوردن نداشتم و نان خشکهایی را که ماکول نبود می‌خوردم تا اینکه آنها هم تمام شد و بنده چند وعده‌ای چیزی نخورده بودم و بسیار ناراحت بودم. ولی قلباً هیچ نگرانی نداشتم و ناراحتی‌ام فقط ظاهری بود. بالاخره تصمیم گرفتم قالیچه‌ای را که داشتم بفروشم و به ایران بیایم. با کسی قرار گذاشتم که قالیچه را ببریم بازار و بفروشم. ابتدا رفتم زیارت و حرفهایی را به زبان حال، بلکه قال گفتم و برگشتم حجره دراز کشیدم. چند لحظه بعد متوجه شدم که کسی در می‌زند. در را باز کردم. دیدم یکی از آقایانی است که با او آشنایی دارم. مبلغی پول آورده بود تا پیش من امانت بگذارد، بنده قبول نمی‌کردم و او بسیار اصرار داشت، لذا پول را گرفتم و غذایی تهیه کردم و بعد هم گشایشی تدریجاً پیدا شد و اوضاع بنده رو به راه شد. منظور این است که کسانی که آنجا بودند، تمام فکر و ذکرشان تحصیل و مطالعه بود و اصلاً غصه مشکلات را نمی‌خوردند.

اینها امتیازاتی بود در حوزه که بنده به نظر می‌رسید و عرض کردم. اما دو مطلب است که از امتیازات تحصیل غیرحوزوی است که درحوزه وجود ندارد.

امتیاز اول این است که تحصیلات آکادمیک دارای نظم و ترتیب و برنامه‌ریزی بسیار دقیق و منضبطی است و همه برنامه‌های آنها دارای نظم و ترتیب است.

امتیاز دوم تحصیلات غیرحوزوی این است که همه معلوماتی را که در یک رشته هست و یک دانش‌پژوه باید بداند در آنجا تدریس می‌کنند. ولی در حوزه‌های علمیه فقط فقه و اصول و ادبیات است و تاریخ فقه و قواعد فقه و علم‌الحديث نیست.

س: شما فرمودید علم در حوزه موضوعیت ندارد، یعنی طلبه سعی می‌کند تا بفهمد و کار ندارد که یاد گرفتن کاربرد عملی داشته باشد یا نه. بنابراین اگر کسی بخواهد فقیه شود نمی‌تواند او را در یک چهارچوب معین حرکت داد. چون فقیه انسانی است که تمام جوانب را نسبت به مسیری که رفته طی کرده است. لذا وقتی می‌گوییم فقه و اصول معنای آن این نیست که او فقط روی خط فقه و اصول حرکت می‌کند. به خاطر اینکه یک فقیه وقتی می‌خواهد روایت را بررسی کند بالاجبار باید فقه‌الحديث را بداند و بر ادبیات مسلط باشد و حوزه این طور نیست که بگویند هر که فلان مدرک را بگیرد می‌تواند پشت این میز بنشیند، بلکه باید نظر او با نظر دیگران مقایسه شود و از نظر علمی خود را نشان بدهد و کار به مدرک ندارد. بر خلاف دانشگاه که می‌گویند تو روی این خط خاص حرکت کن و وقتی به فلان مرتبه

رسیدی به تو مدرک می‌دهیم. لذا یک فقیه در کنار فقه و اصول به خیلی چیزهای دیگر عالم است و فقط آگاه به فقه و اصول نیست. نظر شما در این رابطه چیست؟

ج: برداشت من این است که حوزویان عقیده دارند، دروسی را که بدون استاد نمی‌شود فراگرفت آن را تدریس می‌کنند. ولی دروسی را که خود شخص می‌تواند مطالعه کند و به اندازه کافی معلومات بدست آورد تدریس نمی‌کنند و خیلی چیزها را خودشان دنبال آن می‌روند و فرا می‌گیرند. به خلاف دانشگاه که فکر نمی‌کنند بدون نشستن پای درس استاد بتوانند آن را یاد بگیرند. س: راجع به متون آموزشی حوزه، نقاط ضعف و قوت را بیان بفرمایید.

ج: در زمانهای گذشته مرسوم آقایان این بود که قبل از فقه و اصول، مقدمتاً ادبیات و منطق و غیره می‌خواندند. منتهی بعضی‌ها اینها را خیلی خوب می‌خواندند و بعضی برعکس خوب نمی‌خواندند و این از نقایص حوزه است که ادبیاتش ضعیف است. چون ادبیات اساس مسأله است و درست است که مقدمه است ولی باید به آنها زیاد اهمیت داد. چون اینها مقدمه تمام علوم اسلامی است.

بعد از ادبیات، منطق باید خوانده شود که متأسفانه از این نظر غفلت داریم و باید بیشتر اهمیت داده شود. بعد از منطق قبلاً قوانین و کفایه را می‌خواندند، اما حالا خیلی اتفاق افتاده که دیده‌ام اشخاصی را که درس خارج می‌خوانند ولی اینها را نخوانده‌اند. لذا بهره کافی از درس خارج نمی‌برند که اینها همه از نقایص است. راجع به متون آموزشی از نظر قوت باید عرض کنم که کتاب اصول مظفر اگر چه مطلب کم دارد ولی

کتاب بسیار خوبی است. چون مطالبش مطالب امروزی و به سبک جدید و جامع است.

کتاب رسائل و مکاسب، کتب بسیار برجسته‌ای هستند. به نظر من هدف مرحوم شیخ از نوشتن رسائل، اصول نبوده است. بلکه دو مطلب دیگر بوده است: مطلب اول اینکه در زمان ایشان به علت اینکه مسأله اخباری و اصولی سخت در گرفته بوده است شیخ می‌خواست این مسأله را حل کند و بفهماند مشرب صحیح، مشرب اصولی است نه اخباری. مطلب دوم اینکه با نوشتن رسائل قصد داشته که اختلافی را که بین شیعه و سنی در مسائل اصولی است حل کند. کتاب مکاسب هم یک کتاب فقهی معمولی نیست. بلکه دانشگاه بزرگی است از تعلیم و تربیت. ایشان در تمام کتاب مکاسب با نظر تحقیر به هیچ یک از نظرات علما نگاه نکرده است و من معتقدم ایشان از نوشتن مکاسب قصدش فقه نبوده است. بلکه می‌خواست راه اجتهاد را بفهماند و مجتهد تربیت کند.

پی‌نوشت:

۱. شعراء / ۲۱۴.